

جوان ۲۴ ساله با جان بخشی از قطار زندگی پیاده شد

سهیل دیا | قطار پیوند عضو در هزار و هشتاد و شصت و ششمین ایستگاه خود در مشهد ایستاد و با سوار شدن یک جابجاییست و چهار ساله، عیمایر نیازمند به عضو یا بهره‌مندی از خدمات این جابجایی مرگ مغزی، به سوی زندگی خود رفتند.

دربان جراحی اهدای عضو در بیمارستان منصربه مشهد، مرحوم علیرضا غلامیان کلات، جوانی که پس از تأیید مرگ مغزی از بیمارستان شهید هاشمی نژاد دو واحد فرامه آوری اعضای پیوندی دانشگاه علوم پزشکی مشهد معرفی شده بود، تحت عمل جراحی اهدای عضو قرار گرفت. کارگری شد، دونه یاد توسط تیم پیوند کلیه بیمارستان منصربه به مردی سی و نه ساله (ساکن تربیت حیدریه) و مردی چهل و نه ساله (ساکن مشهد) پیوند زده شد. کذب این اهااکننده نیز در بیمارستان منصربه به بیماریی شبیه پنچ ساله (ساکن مشهد) که از راسایی پیشرفته کبد ریج می برد، پیوند زده شد.

در ادامه نیز قزنبه های او برآی پیوند به بانک چشم دانشگاه علوم پزشکی مشهد ارسال شدند؛ زمینه بازگشت بینایی بیماران نیازمند فراهم شود؛ همچنین بخاری از پوست این اهااکننده برای استفاده در درمان بیماری دیسکوز ستگی، به بخش سوختگی بیمارستان امام رضا^(ع) مشهد ارسال شد.

آخر خط

کلاهبرداری از بیماران با ترند تعمیر دستگاه اکسیژن ساز

اینانا | بار جراح پیرونده‌ای با موضوع سرقت دستگاره اکسپوز ساز به پلیس آگاهی تهران، شاکي پرونده اعلام کرد به دلیل خرابی دستگاه اکسپوز ساز مادر بیمارش، از طریق یکی از سکوها‌های کسب و کار اینترنتی با فردی که آگهی تعمیر دستگاه‌های اکسپوز ساز در محل راجستر کرده بود، تماس گرفته است. متهم پس از حضور در منزل، به بهانه اینکه دستگاه باید در گارگاه تعمیر شود، دستگاه‌ها را خود برده و بعد هم مدعی شد که دستگاه به دلیل نقص فنی از زده خان و غیرقابل استفاده است و در ادامه دستگاه دیگری را به عنوان جایگزین تحویل شاکي داده و مبلغ ۴۰ میلیون تومان به عنوان مابه‌التفاوت دریافت کرده بود. اما هنگام استفاده، مشخص شد دستگاه جایگزین نیز معیوب است و متهم نیز دیگر پاسخگوئی تماس‌های شاکي نبود. با توجه به شرایط جسمانی بیمار و آثار روانی ناشی از این اقدام، رسیدگی به پرونده به صورت ویژه در دستور کار کارآگاهان مبارزه با جرم و کلاهبرداری قرار گرفت. کارآگاهان با رصد آگهی‌های اینترنتی مرتبط با تعمیر و فروش تجهیزات پزشکی و انجام اقدامات اطلاعاتی، به سرچ‌های مشترک دست یافتند. بررسی‌ها نشان داد متهم از مجرم‌های سابقه دار است و پیش از این به اتهام کلاهبرداری از طریق فروش تجهیزات پزشکی در فضای مجازی در یکی از استان‌های کشور تحت تعقیب مراجع قضایی قرار داشته است. پس از هماهنگی با مقام قضایی و انجام اقدامات اطلاعاتی، متهم در یکی از خیابان‌های تهران شناسایی و دستگیر شد. متهم در ابتدا هرگونه جرمی را انکار می‌کرد، اما در مواجهه با مستندات و ادله پلیس، به جرم ارتکابی اعتراف کرد. متهم ۴ نفر از شکات این پرونده شناسایی شده اند و ارزش مال کلاهبرداری شده حدود ۲۰ میلیارد ریال برآورد شده است.

واژگونی کشتی مسافربری در سواحل گویان

ایسنا | یک کشتی مسافری با ده ها سرنشین در سواحل گویان واژگون شد. یک مقام رسمی اعلام کرد این کشتی ۱۱۶ سرنشین داشته است که از سرنوشت آن ها اطلاعی در دست نیست. تاکنون جزئیات بیشتری درباره این حادثه گزارش نشده است.

۸ کشته در انفجار کارخانه مواد محترقه

تایناک | در یک کارخانه غیرمجاز تولید مواد محترقه در شهر احمدآباد (ایالت گجرات در غرب هند)، انفجاری رخ داد. این انفجار آن قدر شدید بود که صدای آن تا فاصله پنج کیلومتری شنیده شد. تخریب‌های گسترده‌ای در محل حادثه رخ داد و نیروهای امدادی مجبور به خارج کردن افراد از زیر آوار شدند. تاکنون مرگ ۸ نفر در این حادثه تأیید شده است.

سقوط هواپیمای سبک در برزیل با ۲ کشته

ایسا! مقامات برزیل اعلام کردند در پی سقوط یک هواپیمای سبک در مرکز این کشور ۲ نفر جان باختند و یک نفر دیگر زخمی شد. این هواپیمای حامل یک خلبان و یک زوجه بود. آنکس پس از برخاستن در یک مزرعه سقوط کرد. زوجه ای در آتش نشانی، تیم های فوریت پزشکی و پلیس در محل حادثه حاضر شدند و مرگ ۲ تن از سرنشینان را تأیید کردند. ۲۰ نفر از قربانیان این حادثه یک پزشک و همسرش بودند. خلبان نیز به بیمارستان منتقل شد. علت سقوط هواپیمادر دست بررسی است.

سوختن ۲۱ هزار هکتار از جنگل های اسپانیا

ایران در حالی که اسپانیای با ۲۰۰ مرد آتش سوزی ویرانگر - که بیش از ۱۲ هزار هکتار از جنگل های این کشور را نابود کرده و همچنان رو به گسترش است - دست و پنجه نرم می کند. آژانس هواناسی این کشور از سومین موج گرمای شدید خبر می دهد. اداره هواناسی اسپانیا اعلام کرد که این کشور از روزه شبیه این هفته با سومین موج گرمای تابستانی خواهد روبه رومی شود و دمای تا ۴۵ درجه سانتی گراد تجربه خواهد کرد. آن هم در شرایطی که آتش سوزی های بزرگی در شهر «ساراگوسا» و «گوادالاکارا» ادامه دارد. براساس پیش بینی آژانس هواناسی اسپانیا، گرمای شدید که از این هفته شروع می شود، بعدی است تا آخر هفته پایان یابد.

شماره ۲۵
۲۹ تیر ۱۴۰۵
۲۵ شهریور ۱۴۴۸
شماره ۲۵۸۱۲

↓

ل

سعيد جلايان

گزارش

گزارش

چندروز قبل پرسی جوان با مشاهدۀ دختری که تنها روی نیمکت یکی از بوستان‌های مشهد نشسته بود، به سوی او رفت. پس در کنار دختر نشست و با متلک برای شروع به ایجاد مزاحمت برای او کرد. متلک‌های پسر ادامه داشت تا اینکه یکی از کارکنان بوستان با دیدن آن‌ها، برای کمک به نوجوان جوان جفت رفت. پسر با دیدن نگهبان بوستان با به‌خوار گذاشت، اما دختر نتوانست همان‌جا روی نیمکت ماند. نگهبان بانگاهی به این دختر و کوله‌اش، شروع به سؤالانی کرد که دختر برای هیچ‌کدام پاسخی نداشت. این فرد مدتی کنار دختر ماند، اما نتوانست با دختر ارتباطی برقرار کند تا اینکه با نشان دادن تصویری در تلفن همراهش گفت: «هم من دختری هم‌سن تو دارم، اسمش یلداست، ببین قشنگ است؟ من نظر من که در دنیا از یلدا می دختری قشنگ‌تر نیست.» بعد یلدا بخدی به دختر دزد: نگهبان که متوجه واکنش مثبت دختر به تصویر و خوشی‌اش شد، تصویر دیگری از دخترش به او نشان داد و با مشاهده تصویر گفت: «یلدا خوشبخت است که پدري مثل شما دارد.» پس از این مکالمه صمیمی بین نگهبان و دختر نوجوان، مرد جوان به دختر خواست اجازه کمک به او بدهد و مرد هم در کلاتری سجاد برود. مرد متوجه تردید دختر شد و برای همین به او گفت: «ببین یک سیلی و تشر از سوی پدرت و آوازی همیشگی، باید یکی را انتخاب کنی.» دختر با شنیدن این‌دوگانه برخاست و همراه نگهبان به کلاتری سجاد رفت.

پس از ورود آن‌ها به کلانتری، دختر نوجوان روی یکی از صندلی‌های کلانتری نشست، اما نگهبان جلوفت و با یکی از افسران درباره دختر صحبت کرد. دقایقی بعد نگهبان از دختر خداحافظی کرد و به محل کارش بازگشت. هرجند پس از رفتن این مرد دختر به پیکار ساکت شده بود، اما سرهنگ ابراهیم خواجه‌پور، رئیس کلانتری سجاد، با شنیدن ماجرای دختر نوجوانی که از خانه فرار کرده بود، دستوراتی تخصصی صادر کرد و از رئیس اداره مددکاری و مشاوره این مرکز پلیس خواست رسیدگی و کمک به این دختر را در اولویت کسری خود قرار دهد.

در ادامه دختر نوجوان به دایره مددکاری و مشاوره هدایت شد. او که انگار خسته بود، بلافاصله پس از ورود روی یک صندلی نشست و همچنان در مقابل سوالات سکوت کرد تا اینکه سروان وجهه‌وحیدی، رئیس دایره مددکاری و مشاوره کلاتر، او را به یک نوشیدنی در سه میهمان کرد و از مقابل دختر برخاست و کنارش نشست. لحظاتی بعد مهر سکوت دختر با نوشیدن لیوان شربت شکسته شد. او خودش را بهار معرفی کرد و گفت: «خاصه همه چیز برای شمامی‌گویم». امروز چندین برابر تمام مردم ماچهاره تلخ را خاست. سرگذشتش هم، هم‌فرزند سوم یک خانواده بسیار سخت‌گیر هستم. حتی اجازه داشتن تلفن همراه



آتش نشانان جلوی حادثه بزرگ را گرفتند

ندارم و تنها مادرم برای کلاس‌ها و امتحانات مجازی
گوشی همراهش را به من می‌داد. البته ۲ برادر بزرگ‌ترم
مشمول محدودیت نمی‌شوند و آزاد هستند.

تهدید مادر و آوازی دختر

دختر پانزده ساله ادامه داد: صبح امروز مادرم وقتی می خواست لباس های من و برادرانم را بشوید، از حیث شلوار من یک شماره تلفن پیدا کرد. او من را با عصیانیت از خواب بیدار کرد. بدون اینکه سوالی از من بکند، شروع به تهدیدم کرد. در آخر هم گفت: «بسیار کن پدرت به خانه برگردد، می داند با تو چه کار کند.» پدر من بسیار سختگیرتر از مادرم است. وقتی این تهدید را کرد، می دانستم که آن را عملی نمی کنند. چند دقیقه بعد افاقه گرفت که آن را اینکه تصمیم گرفتم از خانه فرار کنم. اندکی پول از خانه برداشتم و بدون سروصدا از خانه بیرون زدم. واقعا نمی دانستم باید کجا بروم. پس آن تازه فکر کردم که کجا باید بروم، بعد به هدف به سوی پارک رفتم. در بوستان روی نیکنی که در مجاورت آن زوجی جوان مشغول خوردن بستنی بودند، نشستم. فکر کردن به بدبختی و آوازی مرا من به گریه انداخت. مرد جوان از جایش بلند شد و به سمت من آمد. او از من پرسید چرا گریه می کنی. من هم که فکر می کردم آن ها زن و شوهر هستند، برای مرد جوان همه چیز را تعریف کردم. مرد جوان به آرامی گفت: «بلند جانتان باش. بومی گردم. چند دقیقه بعد آن ها همین جا شدند و رفتند.

● کاش به حرفش گوش نمی‌کردم

دختر نگاهي به رئيس دايره مددکاری و مشاوره
کلازنتی انداخت و با تعجب پرسید: «خانم سؤالی از
من ندراید؟» و بدون اینکه منتظر جواب بماند ادامه
داد: «دایقې که ده همان مرد به سوی من برگشت
گفت: «با من بیایو به جای کجای خود می برم که حالت
خوب شود.» بلند شدم و پشت سر او راه افتادم. کمی
که رفتم، از آن مرد پرسیدم «هسرت کجا رفت؟»
او خندید و پاسخ داد: «آن زن تنها یکی از دوستانم
بود.» مرد جوان مرا به خودرواش دعوت کرد. ریموت
را که در دستم بود، در را باز کردم، از سوار شد
به خودم رفت. مرد را با یک همراهی مرد پرورم اصلا
او کجا می خواهد من را ببرد؟ ولی یادم آمد زنی که
همراش بوداز من به مراتب زیباتر بود و خودم گفتم
که چرا این مرد را باید من انتخاب کنم کرد؟ یک لحظه
پشیمان شدم و هم زمان با نشستن مرد خود را، خودی
انجامتواری شدم. هر چند مرد جوان مرا صراحت و حتی
مسیری به دنبال آمد، اما به نظرم داخل پارک امر تر
از خود روی او بود و برای همین به داخل پارک برگشتم.
سمت دیگر پارک روی یک صندلی دیگر نشستم. ترس
هم به ناراحتی من اضافه شده بود. هنوز داشتم فکر
مردی که کار خوبی نکرد که با آن غریبه رفتم که
مرد دیگری من نزدیک شد.

● فرار از مرد شیطان صفت

بهار در حالی که چشم به رئیس دایره مددکاری و

دختر نوجوانی که پس از تهدیدات مادرش آواره یارک شده بود، با کمک پلیس و نگهبان بوستان به آغوش خانواده بازگشت

«بهار» از چنگال شیطان گریخت!



مشاوره کانترزی دوخته بود، گفت: این مرد از من پرسید: «خانم خانالت خوب است؟» او نگاهی به یک آلبوم پستی‌ما انداخت و رفت. چند دقیقه بعد با یک آلبوم معدنی کوچک برگشت. منی ندانم چطوری اما خودش فهمید که من از خانه فرار کرده‌ام. او به من پیشنهاد داد کمکم کند. من در شرایطی بودم که نمی‌توانستم هیچ‌کمکی را در کنم، به همین خاطر قبول کردم. غریبه به من گفت که برای تو مهم‌ترین چیز سربانه است. همان طور که من نگاهش می‌کردم او سربانه‌هاش را از جیبش در آورد و او را بدی تلفات واسطه‌گر به من داد. این غریبه که حتی نامش را هم نمی‌دانستم، حتی اسم مرا نپرسید و در سبایت واسطه‌گر به دنبال اجاره یک سونیت گشت. او بین صد ها آگهی یک سونیت یا کوچک را که اجاره‌اش از همه کمتر بود را منطقه نویس پیدا

در آغوش پدر

پس از ثبت اظهارات این دختر، بلافاصله رئیس اداره مددکاری و مشاوره کلاتری سجاد با والدین بهار تماس گرفت. حدود سه دقیقه پس از این تماس والدین بهار و برادرانش به کلاتری سجاد آمدند. اما اجازه ملاقات با دخترشان را از پیش از حضور در جلسه مشاوره پیدا نکردند.

گفت: ناخودآگاه من به بلند شدم و پشت سر این مرد به راه افتادم. با اینکه او خیلی آهسته حرف می زد، اما اتفاقی شبیه کج حین چانه زنی به آگهی دهنده گفت که خنده را برای یک شب می خواهد، بعد گفت که اصولاً سوئیت برای یک یا نهایت ۲ ساعت چقدر اجاره می دهی. با شنیدن این جمله تنم لرزید و شروع به دودیدن کردم. نمی دانستم چکار کنم. از طرفی به خاطر ادبیت های والدینم، به شدت از آن مانا راحت بودم، اما از طرفی دیگر دانستم که به شدت می ترسیدم. روی یک نیمکت دیگر نشستم که پسر دیگری منم زدیک شد. او شروع به متلک گویی کرد. هرچند من از این رفتارش

● نگرهبانی که خدا برای بهار فرستاد

بهار خدا را بابت کمک‌هایش در این روز شکر کرد و گفت: ناخودآگاه من هم بلند شدم و پشت سر این مرد به راه افتادم. با اینکه او خیلی آهسته حرف می‌زد، اما اتفاقی شبیدم که حین چانه‌نی به آغهی دهنده گفت که که خانه را برای یک شب می‌خواهد، بعد از آن وقت که اصلاً سوئیت را برای یک یا نهایت ۲ ساعت جقدر اجاره می‌دهی. با شنیدن این جمله تتم لرزید و شروع به دویدن کردم. نمی‌دانستم چکار کنم؛ از طرفی به خاطر اذیت‌های والدینم، به شدت از آن‌ها ناراحت بودم، اما از طرفی دیگر دانشم به شدت می‌ترسیدم. در نهایت، تصمیمک دیگر نداشتیم که پسر دیگری به نزدیکی‌اش بروم و او شروع به متلک‌گویی کرد، هر چند من از این رفتارش

شهرآرا اولین تماس حاکی از این بود نه پارکینگ یک مجتمع مسکونی در سرفازان ۴۰ آتش گرفته است. آنجا که مساکین قبل نیز سوختن یک برابرد پارکینگ یک ساختمان در دلاوران رخ داده بود، تصور شد که این حادثه نیز مشابه همان است. اما تماس‌های بعدی نشان داد که این حادثه به شدت خطرناک تر است و احتمال بروز فاجعه وجود دارد، زیرا فردی اعلام کرد که دپوی ۵۰ لیتری نفت در مرکز سوختن است. بلافاصله نیروهای عملیاتی از این پرسن ۲۳ به محل اعزام شدند. حریق از سمت پمپ‌های آب و سیستم سیم‌کشی داخل پارکینگ آغاز شده بود و دسترسی به محل حریق از داخل یک فضا امکان پذیر بود. خوشبختانه با حضور بموقع آتش‌نشانان جلوی سوختن دپوی مخزن‌های نفت گرفته شد. این حادثه هیچ‌گونه مصدوم یا مجروحی در پی نداشت و عملیات با موفقیت کامل به پایان رسید.

[illegible]